

این لوح مبارک

مقدس در سنه ۱۳۱۵ هجری

بنام حلیل خوئی از قلم معجز

شیم حضرت عبدالبهار

نازل گردیده

که معروف بلوح هزاربیتی میباشد

سبحوا الله

ایرتب ثری مجوم الأمم وجولها وغرور الملل وصورها
على عبدك الفريد الوحيد الغريب في سجنك الاعظم و
نظر توارد السهام وثنابج الرياح و تكاثر السوف و
تكاثر الصفوف من كل الارحاء والاضاء فاصبحت
النصال هالة حول الجسم النجل كالهلل و غدت تكاثر
توارد السوف الجدار تجعله تحت الضلال و مع
هذا بلية الدعاء والمصيبة العبياء فام الاحباء على
اشد الجفا و دخلوا يا الهی فی میدان الكفاح بسهام
وسنان و سهوف و رماح و صوبوا النبال الی عبدك
الاعزل من السلاح و ظنوا یا الهی بان هذا هو الفلاح
و النجاح ههنا ههنا فوف برون انفسهم
فی مهادی الرذاه و حضرات الشفی و غمرات الهی و

بنوحون

بنوحون و بیكون علی ما فرطوا فی جنب الله و حنکوا
حرمة الله و نقضوا بیثاق الله و نکسوا زابت الله
و فرقوا کلمة الله و شئتوا شمل مرکز العهد و نشرها ما
ید الفضل ایرتب انخذ و ایشافک هنوا و عهدک
تلعبا و صعورک یغنا و مرکز بیثافک سخریا

ایرتب اغفر ذنوبهم و اسر عیوبهم و کفر عنهم بیثاقهم
و ارجعهم الیک و اجمعهم تحت لواة بیثافک و اخلع
عنهم القميص الرثیب و البسمم رداء النقیس انک
انت الکریم الرحیم

ع ع

ای رفیق اگر بدانی که بچه حتی قلم گرفته و تجریر این نیکه پر دخته
البت بجزر ملاحظه در شوق و شعف آئی و وجود و طرب کنی
که الحمد لله چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار بر برانی که
در چنین اخزانی و بلا یادمصاب بکرانی و کرداب غدابی
با این بخت بکارش جواب نامه پر دخته و با یار داریان
همدم گشته در یومیکه تذلل کل مرضعه عمرا ارضعت و

۳
وتضع كل ذات حمل حملها. وترى الناس سكارى
وامام بكارى ولكن عذاب الله شديدا وينكر بيع
دستان سيد پرورشه و بدرگاه احديت عجز و نياز مینماید
که نماید و توفیق نمشد و غایت فرماید ع ع
ایرفیق آیات میاید که در آیات تشریف بلقار الله به چه
اشغال و انجذاب با تو ملاقات مینومد و بچه مهربانی
بگردد و چه در محبت بشما داشتیم آن الفت و محبت
و توانست فراموش نشود قدر آن را بدان اگر تو فراموش
نمانی من ننایم از فضل وجود حضرت احدیت ملتسم که آثار
و آیات آن ملاقات را الیوم ظاهر و عیان فرماید
ایرفیق در هر کور اگر چه امر الله ظاهر ولی بوضوح این کور
اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور
مبین در جمیع شئون ممتاز و در کل مراتب بمثل و بنیظار او
اشباه و در این کور نیز هیچ امری بوضوح و ثبوت قوت
و عظمت عهد و یشاق نه جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده
الغدار

۴
الغدار از جمیع جهات ابواب و سادس و سادس و سادس و
شبهات رسد و فرمودند و از برای نفسی تحمل ترادگند
سی سال قبل از صعود در مواضع متعدده از کتاب اقدس که
ناسخ و همین بر جمیع کتب است بصرحت و توضیح من
دون تاویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را واضح فرمودند و
تکلیف الهی و دینی در وحی و ظاهری و باطنی کل تعیین
کردند و سی سال جمیع اطفال ملکوت را از پستان کتاب
اقدس شیر عنایت فرمودند تا این ضوابط در وابط الهیه
در کینونات بشریه تکمیل تام حاصل نماید و حسن رزین
امر الله چون رسد رسد حدید حصین و منین شود و کسی
رخه تواند بستن کتاب را با وضوح تصریح تعیین فرمودند و مرکز
یشاق را شهره آفاق کردند و گذشته از پان شفاهی باثر
قلم اعلی و نص صریح ابھی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات
متمم را از اهل فرمودند بقسمیکه دور و نزدیک و اهل افریک
و امریک و ترک و تاجیک کل از این آوازه در غلغله و ولوله

۵
اشارند و صیت این عهد و صوت این میثاق گوششند
جمع اهل آفاق شد با وجود این معددی بحد و دویس برادر
نمودند و او هام بهتری با کلاه ستی تاج برتری جویند
به قوتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند در راه ستگری
پویند که مرکز میثاق را منسی آفاق کند و قطب الزره
عهد را خارج از محیط اشراق هیئات جهات هرگز
آفتاب عهد بقوت اهل عهد پوشیده نشود و رخ سرتابان
بهمات خفاشان رنجیده نکردد و سیل فیض بهاران شتی
خاک رسد و نشود و نسیم ریاض میثاق مقطوع نکردد
فصوف یسمعون نقرات هذا الناقور و نعمات
هذا الساقور من الملاء الاعلی سبحان ربی الاء
هنالك یظفون المؤمنون و المتزلزلون نالله لقد
انزل الله علینا
حال ملاحظه فرمایند که این زلزله و تردد چه ثمری بجهت
اهل شور دارد آیا در بحر رحمت اخروی منمور گردند یا خود

۶
در شون دنیوی معمور شوند لاد الله بلکه عاقبت به تر زلزلی
در تحت اهل باق خندان ابدی مطمور گردد یا الله آیا نیا
عهد و عصیان میثاق سبب نورانیت و جود جبروت
اعلی و ملکوت ابجی است یا اثر ای بر مرکز میثاق و ابتلا
و حید آفاق سبب روشنائی روی در ملا اعلی است
اگر این دلایل و براین کفایت نه نصر کتاب اقدس
و کتاب عهد را نشان هر ملت از ملل عالم میدریم و بدون
گفتگو سوال بنمائیم که موجب این نصوص الهیه چه اقتضا
مینماید آیا چه حکم خواهد نمود خواهد گفت که این نصوص
بجهت اطاعت است یا مخالفت بجهت اعانت است
یا احانت بجهت خصومت است یا رعایت آباد
بسیج کوری نصوص کتاب اقدس بود یا نصوص خاتم عهد
بود با وجود این آباء و اجداد حضرت اعلی و جمال قدم
اسم اعظم روحی لحم الغدآر چون شیعه بودند بجهت
کلمه من کنف مولاه فهذا اعلی مولاه از سایرین منفرد

بودند و حال حضرات تزلزلین آبار و اجداد جمال قدم چهر
اعلی را بجهت اینکه عمری نبودند شیعه شنیع دانند و در
جمع ادراک شهادتشان تکفیر خب شیعه نموده اند بلی در
آثار مبارک ذکر شیعه شنیع است ولی مراد شیعیان
بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد
هزار نفوس شهید کردند نه شیعیان که تابع حضرت امیر المؤمنین
اطهار علیهم السلام بودند چه جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم
و حضرت اعلی روحی لعبادهما الفداء شیعه بودند و بری
از هر مخالفتی پس در اینصورت اصلاط ظاهره چه شد
باید گفت این دو شمس حقیقت استغفر الله از اصلاط
شیعه بودند سبحان الله ملاحظه فرمائید که عرض چه میکند
که بکلی انسان کور میشود و تمیز میان صحیح و تقیم و غث و
سین نمیدهد
و اما این کلمه کفایت من دون بیتی اصلش از عمر است
که گفت حسبنا کتاب الله و چیز دیگر محتاج ببعنی بیتی
نیستیم

نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشنیت و تفریق
را گذاشت و عداوت و بغض این دوستان و اصحاب
حضرت انداخت اینک اساس جمیع ظلمها و ظیقاها
و عسایانها بلکه سبب خویز زیبا گشت و چون مطلع
بر حقایق و قایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت
میدهد که اس اساس دین الله از اینک بر هم خورد و
جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم مغرور و سهول
گشت و هر شخص بجهول و تخمول چون ابو هریره و ابو عبید
مغز و مقبول گردید

اللهم و آل من والآه و عاده من عاده اسیر و حقیر و
خانه نشین شد و لعن الله الناقه و را کبها و نایها
یار دلنشین گشت لافنی الاعلی لا سبف الا
ذوالفقار گشته تلال و فقار شد و الشجرة الملعونه
فی القرآن بر عرش خلافت در سلطنت استقرار یافت
الفاطمه بضعة منی من از اما فقد ازانی در بیت

الحزن گریست تا هلاک شد دعایش بیساک بجز آن
 جان پاک با قومی سفاک و عتاک شتافت و ببلغشت
 و تجملت و لوعشت تفتلت معزز و مکرم گشت
 اینک حسنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد در بر مبارک
 حضرت امیر خورد و سیف صام این اكلة الاکباد
 گشت این کلامه لیلۃ الهدی نار سعیر بر افروخت و
 چهار هزار نفس حفظ قرآن اجله اصحاب حضرت امیر را
 نزل و رزل و خذل و خوار کرد اینک تثنیت شمل اجبا
 نمود و تفریق جمع اهل و لا کرد اینک حب اجبای جمال
 محمدی را بسیف و سنان و حیف و عدوان تبدیل نمود
 اینک خنجر کین شد و در ارض طف خنجر جمال مبین را قطع
 کرد و خاک را بخون مطهرش رنگین نمود اینک در حرا
 کربلا آنصیت کبری و آن فضیله عظمی را بر پانمود
 اینک جمیع ائمّه اطهار را اسیر و سجون و مظلوم و مکوم
 غدار کرد اینک بسبب شد که در بین امت بر حور جدال

دزاع

دزاع و قتال و حرب و ضرب انداخت خون کرد حمال
 مسلمانان ریخت اینک کور فرقا ز از یروز بر نمودم و
 بوستان الهی و جنت محمدی را بجل سباع و ذناب بجز
 کرد اینک هزار و دو بیست سال بخوزیزی غیر از اهل کون
 و حرام نمود اینک صد هزار گلوله گشت و بر سینه مبارک حضرت
 اعلی خورد اینک زنجیر شد و در گردن جمال قدم افتاد این
 کلمه غربت عراق و کربت بلغار و صیبت سجن اعظم شد
 زیرا خلیفه ثانی چون خواست بستن کتاب حضرت امیر را
 مقهور و در زاویه نسیان بخصور نماید و اسنخ در علم را
 بتندل و فاسق بر جمل را معزز و محترم کند و نصوص
 من کنت مولاه فهذا اعلی مولاه را تحقیر نماید در
 مقابل نصر بکفینا کتاب الله و حسنا القران
 گفت و استدلال بلا رطب و لا بالسن الا فی
 کتاب مبین نمود و تمک بالیوم اکملت لکم دینکم
 جت و تثبت باولم بکفهم انا انزلنا علیک بالکتاب

کرد و بین کتاب اسنخ در علم حضرت امیر را آغاز نشین نمود
و هر ادوی ضعیف را شیر گبر کرد یکی لوکان بنی بعدی گفت
عمر روایت کرد دیگری حدیث عشره مبشره قرائت
نمود دیگری عثمان ذوالنورین و عثمان رفیعی قال الجنة
تواتر کرد دیگری لو انخذت خلیلاً غیر الله لا
انبا بکر خلیلاً از قول حضرت حکایت نمود
خلاصه بجهتد و فتادی بی شمار گشت غبار کذب و از آن
بلند شد و نور آفتاب صدق مگر گشت اختلاف
شدید شد و ایلاف ناپدید گشت آراء مختلفه بمیان
آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الهی تزلزل شد و
بین کتاب الهی مخدول گشت ابن عفان معتول گشت
ابن اکلا الاکباد منصوب گشت ^{جذب} خجل بر خاست مگر
و دغل بمیان آمد حمیرا بر ناقه شهباء سوار شد و جولان
در میدان عصیان نمود و خونخواری ابن عفان کرد
معاویه سر از او بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون
بارید

باید بر سر بر رفت و اصبع مقطوع حرم اما چه غیر نمود
بیر من بر خون عثمان نشر کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد
و فغان نمود که این قمیص بر خون ذوالنورین است و
این اصبع مقطوع نورعین و او بلا و ادینا و اشریقا جمیع
حاضرین گریستند و در مفادست حضرت امیر زیستند غبار
تیره لیل الهمیر بفلک اشیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب
رسول در خاک و خون مقتول افتاد و علی خذ المنوال سایر الاحوا
و اگر خلیفه ثانی اطاعت بر اسنخ در علم و بین کتاب حضرت
امیر مینمود و حسبنا کتاب الله بر زبان نیراند ابداً
این فتن و فساد رخ نمینمود و این قنک و حنک بمیان
نیامد و سی هزار بجهتد در مقابل را اسنخ در علم بمنارعه و
سماحجه برنیخواست چه که هر یک از اصحاب رسول خویش
را بجهتد مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام
و عبادات و اعتقادات مینمودند در این میان کسی که
مهول و مغزول بود حضرت امیر بود و همچنین ملائجه ممتغان

۱۳
و سایر بجهتین حسنا کتاب الله میدانند و از بین
کتاب حضرت اعلی روحی لالغدا خویش استغنی شمرند
لینذا بآیه مبارکه ولکنه رسول الله و خاتم النبیین
و ترک حقه قوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه
از برای کتاب مبتنی واجب میدانند اعتماد بر فهم خویش
نیک کردند در حکم قتل تردید نمودند پس معلوم و واضح است
که جمیع این فساد و فتن و بلا یا و کمن از عدم اطاعت بجهت
ببین و عبارت حسنا کتاب الله منعت گشت
باری اگر چنانچه کتاب کفایت میکرد بجهت مخصوص چه
لزدوم و آیه کتاب اقدس چه لازم کتاب عهد چه جهت
چرا این آیات که در نزد کل اجبا موجود میخوانند و بموجبش
عمل نمودند نهایت هر یک از اجبا بجهتدی میشد و بنا
میکرد و حکمی بجهت میداشت و نهایتش امین بود که
استباطها مختلف میگشت کاز بجاد لیر رسید بجاد لیر
منازعه منجر میشد و منازعه مقاتله یا نجا مید و عاقبت صد
هزار خون

۱۴
هزار خون رنج میشد و چیز دیگر نیست حال با وجود عهد و بیثاق
نیر آفاق حسنا کتاب بگویند و ای اگر آیات کتاب تقد
و کتاب عهد در میان نبود آنوقت و آنکه گوشت و پوست
اینعبدا با دفرش فوراً پاره پاره مینمودند و از غریب
و قوعات اینکه یکی از اجباب گفته بود که این رساله چگونه در
شجاعت است با وجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه
آیات بنیات شجاعت میشود در جواب بفرمایند تیر شهاب
رد اعلی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد
آیات بنیات قرآن در اینصورت تیر شهاب کتاب
صواب باید خواند گذشته از این رساله یکی از بجهانی که در
رد جمال بسین دنیا عظیم مرقوم نموده جمیع اعترافات و احتجاجا
خویش را مستند بر آیات پان نموده و بزعم خود نصوس بیان
را رد قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلی روحی
لالغدا را درج کرده در اینصورت باید گفت آن رساله
آن شخص کتاب بسین است یا الهام علیتین و از اغرب

غریب آنکه اعتراضات اهل زوال بر این عبد مطابق احتجاجات
 اهل ضلال بر جمال ذوالجلال است طابق النقل بالنقل
 دلی از برای این عبد شریاتی جعل کردند و بر آن زد و نوشتند
 و دلوله در آفاق انداختند و آتشی بر آفریدند و خرمن
 پکانه و خویش سوختند و از اهل علم لاف زدند و اخیال
 قالوا انما نحن مصلحون الا انتم هم المفسدون و
 ولكن لا يشعرون ملاحظه نماید ادعای از برای این عبد
 خلق نمودند پس بحاجه بآیه من یدعی قبل الالف
 نمودند و حال آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لرتبه الفدا
 این عبد را از کودکی رضیع شدی عبودیه فرمود و در آغوش
 خضوع و خشوع و رقیقت پرورش داد و جلعت بندگی
 درگاه احدیت الهیه این بکل محویت رازینت بخشید
 تا در قطب اسکان علم میثاق بنسیم عبودیه کبری میواج گردد
 راجع عهد در زجاج رقیقت محویت عظمی و ملاحج شود
 عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبیه
 شیل

شیل و نظیری در این عبد نداشته باشد لهذا این عبد سلطنت
 عزت ابدیه را بر این عبودیه بصمیمیت تبدیل نمایم و سر را بر
 این حصیر حقیر مبادل نمایم و این حسیض اذنی را با وج
 اعلی تحویل نجویم راه بندگی بگویم و اسرار عبودیت گویم
 در دامن کبریاء آوریم و اشک حسرت یزیم و عجز نیاز
 آرم که آید لبر بکتایم و خداوند بهمتایم قوت و قدرتی
 بخش و تاب و توانی عطا فرما قوتی را نیروی ملا اعلی
 بخش و اعضا را تأیید ملکوت اهی جوارح را سوانح
 نجیبی ده و ارکان را الواج ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال
 احدیت چنانکه لایق و سزاوار است تکیه کردم و بر
 بندگی آستان مقدست چنانکه باید و شاید توفیق شوم
 ای محیط در بسط فقر و فناء راه ده ای مهمن در خلوتگاه
 خود و جاسکن بخش خاک ره دوستانت کن و
 غبار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق
 توانائی بشریست و رقیقت ناسوتی ده که انزل بر

بندگی است توئی قوی و قدیر توئی مقدر و بی نظیر شععی
 برافروز که پر توش روشنی آفاق شود و ناری ایقاد کن که
 حرارتش شعله بر سبع طباق زند دلهار اهبط الهام کن
 و جهانها را مشرق انوار ای پروردگار درد مند از
 درمان کن و هوشمند از محرم ایوان افق علیتین را بنور
 بین روشن نما و ساحت دلهار ارشک گلزار روشن
 کن هر یک از اجبار انجم هدی نما و هر یک از اهل و فارا
 گو کبی ساطع در افق اعلی نخالهای حدیقه رحمانیت را
 طراوت و لطافت بخش و نور سیدگان بارگاه احدیت
 را صباحت و مطاحت ده بندگان دیرینت را انوار ^{علیتین}
 فرما و آزادگان قدیم را شهر یاران اقلیم نعیم کن رویش
 برافروز و خوش از اشک رجان فرما و آفاق را معتقد و بر
 دستشان بد پیمانها و لفظشان لؤلؤ لؤلؤ بر باز
 ثجان بنین کن و دلیشان سوحات علیتین ظهیر شای
 شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابهی
 باری

باری مقصد تر از زمین اینک با نیو سائل و اراجیف بنیان
 میثاق را بکلی از نیاد برانند ازند و اساس عهد را از نیج
 دین برکنند ولی از این غافل که فیض شامل نجم آفل نگردد
 و غیث باطل شئی باطل نشود انوار ملکوت ظلمات
 لیل و بچور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد
 عنقریب آیات آیات عهد تواج گردد و انوار ساطع شای
 گو کب و حاج این سبیل عظیم آبیاری هفت اقلیم نماید
 و این نور بین پر توفشانی بر روی زمین بسط غبار محیط
 سآر گردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی معین
 شود و شعله دلجوی نور بین
 باری ایهدم قدیم اینعبد را امید و طمید بود که یاران مهربان
 در تهاجم بلایا و تابع زرایا و هجوم عموم بر ایا و شدت نصیبت
 کبری و بلیه عظمی و تسلط اعدا و توج بجز قضا هر یک زهر
 هلا اهل را درمان کردند و زخم باطل را مرهم کامل شوند عدو
 صائل را سپر هائل کردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع و دفع

۱۹
حال آنان نیز تیغ جفا کشیدند و نصیحت بر دفا نشیندند و
بحور اضحلال این عهد بهار اسپندیدند عهد و میثاق را مدار
شفاق کردند و واسطه ایلاف را اسر اختلاف نمودند نو
ببین را ببل بهم خواندند و اشراق علیتین را احراق بحین
شمرند حصن حصین را گذاشتند و دخم کلین را المجا
متین گمان نمودند نصر قاطع را ایسانتیا نمودند و
برهان لامع را هزدا سخر یا گرفتند مبتین منصوص را
مقصود الخناج کردند و بنیان برصوص را مهدوم الالاس
انگاشتند یکی رئیس المشرکین نماید و دیگری عدو بین
شمرد یکی بیعت گفت دیگری بیعت خواند یکی
شکایت کرد و دیگری روایت از بد و صعود آتش فساد
برافروخت و مرکز جحد نقض عهد آموخت اطفال همد
آین بروری گذاشتند و بوهم و گمان بهتری خواستند و
برتری بستند و بهر وسیله تخدیش از زبان و شویش باران
نمودند جمیع اوراق اخبار در اقطار و اقطار خبر صعود بر
آفاق

آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود از جمله اشهر روزنامه
ایرانیان در اسلامبول این خبر سهول را باطل و ذم اعلان
کرد در اروپا بعضی رساله تالیف نمودند و این شعاع شیف
را در انظار عموم عرضه کردند این ناقضین مدتی کسین نشسته
عاقبت بعد از سه سال ادعائی از برای این عهد فرض و تخمین
نمودند و با کوس و کرنا عریبه در روی زمین انداختند و
این عهد را مصداق آیه مبارکه من یدتحی اسرا قبل ان تمام
الف سنة کامله آتیه کذاب منفر نسل الله ان بؤیده
على الرجوع ان ناب انه هو الثواب وان اصغر على
ما قال یبعث علیه من لایرحمه انه شدید العقاب
دانسته اند و این آیه را در کل رسائل خویش با قلم جلی مرقوم نموده
ولی دقت نمایند که چه فتوی در حق این عهد فرید و حید داده اند
در درون رساله ذکر ادعای الوهیت و ربوبیت و شکر
باجمال مبارک را نموده اند و در ظهر رساله ما و داخل این آیه
را مرقوم نموده اند دیگر تاکی این فتوی بجزی گردد و من لایرحمه

بشدید حدید جبل درید این دجید را قطع نماید ولی این عهد
 در حق نفسی ثنوی ندیم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرک
 ندیم نهایت اینست که نصیحت کنم و رجوع بر شیاق
 دلالت نمایم فمن شاء فلیعمل ومن شاء فلیترك ان
 الله غنی عن العالمین و ما انت علیهم بواکیل گویم
 ولست علیهم بمطهر خوانم و علیکم بانفسکم دانم و دست
 تفرع کشایم و زبان ابتهال باز کنم و رب احد قومی
 فاعلم لا یعلمون گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جهانمایم
 و چهره و فاتیله ننمایم و زخم اشرار را مرهم ابتهال نهم و درد
 اهل بغض را درمان سریع العلاج جویم صبر و تحمل خواهم و
 نیک و مبتل جویم گریه و زاری کنم و سویی و بیقراری ننمایم
 عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان نمایم که ای پاک یزدان
 ای قوم در ظل سدره شمشی بودند و در ریاض جنت ماوی
 آتشی در قلوبشان شعل زد و مغلوب الهوی و سلوب
 التهی عربده انداختند و علم و لول افراختند و زرد ادبایی با
 آکریه

که شاید علم شیاق منکوس گردد و حقیقت جهانایوس نور
 بین افول نماید و ظلال اسل بصیرت حصولی جوید مرکز پیمان
 فراموش شود و نار الله الموقده خاموش گردد زمام
 عهد در دست اطفال مهدا شد و شمع افروز پیمان از
 ارباب بغض انجمود گردد نیز شیاق غروب کند و خفاش
 شقاق خیمه پروان زند پر تو حقیقت منقود و کمون گردد
 و ظلمت بجای سرا پرده بگردان زند مرکز عهد تبدیل یابد
 محور شیاق تحویل حال این عهد را در صون حمایت مصون
 نمودی و شیافت را محفوظ و ثبوت بنیان پیمان
 را بر افراستی و دست تطاول ناقضین را کوتاه راضی
 ولی نقص عهد کردن گیر شد و مانند اغلال در نجیر و
 انا جعلنا فی اعناقهم الاغلال فهمی الی الاذقان
 مستقیمون تحقق یافت
 ای پروردگار بقوت و اقتدار این زنجیر بردار و عنان
 را از اغلال رحمانی بخش گرد زهار آزاد کن و دلهای غیر

قیرون را روشن و شاد فرما حقیقتاً از پدیدار کن و بچو شازنا
 هوشیار اطفال رضیع را بشدی عزیز دلالت فرما و کودکان
 پخرد را بدستان عنایت هدایت نما مست باد و غرور را هم
 خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و محن را آداب عبودیت
 تعلیم نما این بچا رکان نادانند و این کودکان نوبهوسان
 و پخردان ندانند و شناسند و انجام نپسند نام جویند
 در راه جفا پویند توانبها بخش و اشتباه را از زبان بردار
 هدایت کن و عنایت فرما و بظلم سده میثاق دلالت
 نما تا کمال در سایه شجره اینساراحت جان یابند و کام
 دل جویند و مسرت بی پایان رسند و مقامشان بلند
 گردد و قدرشان از جمند عزت قدیمه یابند و موهبت
 عظیم از آغاز سرفراز تر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند
 ای پروردگار تاین بخش و توفیق عنایت کن این ابر
 تیره را از آزل کن و این غم هائل را استلاشی و باطل نسیم
 جان بخش بوزان و دل های برده را زنده کن باران

رحمتی مبارک و این گیاه افسرده را آرد تازه نما حدائق قلوب
 را جنت ایمن کن و حقایق نفوس را ریاض ملا اعلی ای
 قدیر رجای این عبد پذیر توئی توانا توئی بختیست
 از اعزب غراب آنکست سال قبل نوشته از مدینه آل عراق
 نزد جناب آقا محمد مصطفی علیه بحار الله ارسال میشود و از
 ایشان سؤال مینمایند این لوح مبارک است یا دون آن
 جناب مذکور آن درق مذبور را نزد جناب آقا میرزا اسد الله
 ارسال مینمایند و استفسار از حقیقت کیفیت میکنند آن
 ورقه چون ملاحظه کردید بعضی از آثار مبارک را بر آورنده نفسی
 جمع نموده یعنی چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا و در
 میان این فقرات ع ع مرقوم نموده و آن ورق بعضی فقرات
 اینست ستر الله من سدة النار من و آء فلزم
 النور علی بفعه الأمر قد کان بالروح شهورا و
 بعد اینم مرقوم فبجانك اللهم أسئلك بذالك الغیب
 فیمكن البقاء و بذكرك العلی الاعلی ع ع و بجمال

القدس فردوسك الالهی

باری در جواب باقا میرزا اسد الله تاکید شد و باقا محمد مصطفی
 علیه هاء الله مرقوم کردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم
 و بعضی نه این را بعضی از تزلزلین مخصوص ترتیب داده اند
 و در افواه اجزای الهی انداخته اند تا شیوع یابد و چون بنا
 گشت خواهیم گفت که این را ثابتهین ترتیب داده اند و
 این را سبب تخدیش از زبان ضعفا خواهند نمود پس باید
 هر کس این نوشته در دستش آید بخواند این نصیه در سه
 سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع اقبالی
 بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض زیارت
 آسان مقدس شرف شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد
 بکرات و مرات و تکرار گفته شد و تاکید گشت که این نوشته
 اصل ندارد بلکه ترتیب تزلزلین است و باید بکلی محو شود
 حال این ایام ترکوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را
 دست آویز کرده و ضعف را تشویش میدهند که تحریف شده
 و حال

و حال آنکه تحریف تزلزلین چون آفتاب شهود و واضح و مطبوع
 و در جمیع آفاق منتشر آیات سوره هیکل را بعضی بکلی از سوره
 هیکل برداشته و بعضی را تغییر داده اند
 حال ملاحظه فرمایید که این مظلوم ساکت و صامت و اهل
 فتور چه قدر جسور و اعظم شود و را ثابتهین نسبت داده اند و
 حال آنکه در اکثر اوراق بخط کاتب تحریف واقع و آنچه خواننده
 کرده اند و بنص جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار
 آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر
 با اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت دقت و محصر دقیق شود
 که لفظه تزیید و تفتیص و تصحیف نکرد و قضیه فافبلوه به
 بنص صهیف فافتلوه شد از خاطر زور
 پادشاه شام نور الدین سلجوقی امر را بر بجلب نکاشت عیارش
 این اذ او سلکم امری هذا فاحصوا کمل الیهود فی
 حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید کاتب بعد از توفیق
 تهر فرمان غفلت نمود کسی لفظه از فضیلات بالای جای

احصوا گذشت اختصاصاً بود و فرمان جمیع بود و ظلم
 را جمع نموده بلا عظمی بر آن بچارگان وارد آوردند چون
 کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار بر آشفت و
 دشنام گفت و از غضب بر افروخت و کاتب را مورد عتاب
 ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت شهود شد که
 این تصحیف و تحریف را یک ذبابه ضعیف نموده ملاحظه
 فرماید تصحیف و تزئید نقطه چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود
 از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق
 این عهد را متزلزلین غصب و ضبط نمودند حقیقت این قضیه
 آنکه جمال قدم و اسم اعظم روح و ذاتی و کینوشی لغتہ المقدسه
 الفداء در آیام اخیره و قتیکه در فرارش تشریف داشتند این عهد
 بقصر رفت و شب و روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون
 اشک مانند جیحون و با این حالت با کثر خدمات مبارک
 مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این
 فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که

شرح شوانم مکرراً قطع فرمودند بحضرت اطاعت با کمال از تعالی
 دل و دست مباشرت بجمع اوراق نمودم و دو جانپناه بسیار
 بزرگ که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بجا جمیع
 اوراق و ما تعلق بحب آفاق در آن دو جانپناه گذاشته
 میشد باری این عهد مشغول بجمع کردن بود که میز از مجدالدین
 وارد شد این عهد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست
 بزودی از تاثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار باو
 گفتم تو نیز معاونت نما باری جمیع اوراق و امانات و
 خواتم و سجعهای مهرهای مقدس را در آن دو جانپناه گذاشته
 بستیم فرمودند تعلق بتو دارد بعد رزیه کبری رخ نمود و
 ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود
 صبح نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بنظایر
 از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود در اج
 هدی از ملا اادنی صعود نمود و در زجا جبهه طارا علی بر افرو
 دلها غرق خون شد و جگر با پر سوز و گداز گشت ناله

۲۷
احصا گذاشت اخصوا شد بورد فرمان جمع بود و ظلم
را جمع نموده بلا عظمتی بر آن بچارگان وارد آوردند چون
کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار بر آشفت و
دشنام گفت و از غضب برافروخت و کتاب را مورد غنا
ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت شهود شد که
این تصحیف و تحریف را یک ذبابه ضعیف نموده ملاحظه
فرماید تصحیف و تزئید لفظه چه ظلم عظیم و فساد شدید بر پا نمود
از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق
این عهد را متزلزلین غضب ضبط نمودند حقیقت این قضیه
آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینوشی لغت المقدسه
الغدا در ایام اخیره و قتی که در فراش تشریف داشتند این عهد
بقررفت و شب در روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون
اشک مانند جیحون و با اینحال با کثر خدمات مبارک
مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این
فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که
شرح

۲۸
شرح توانم مکرر از قطعی فرمودند بحضرت اطاعت با کمال از تعالی
دل و دست مباشرت بجمع اوراق نمودم و دو جانپناه بسیار
بزرگ که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بجا جمع
اوراق و ما تعلق بحب آفاق در آن دو جانپناه گذاشته
میشد باری این عهد مشغول جمع کردن بود که بیزا مجد الدین
وارد شد این عهد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست
بزودی از تاثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار باو
گفتم تو نیز معاونت نما باری جمیع اوراق و امانات و
خواتم و سجعهای مهرهای مقدس را در آن دو جانپناه گذاشته
بستیم فرمودند تعلق تو دارد بعد ز زبانه کبری رخ نمود
ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود
صبح نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بظواهر
از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود راجع
هدی از ملا ادفنی صعود نمود و در زجا چه طارا علی برافروخت
دلها غرق خون شد و جگر با پر سوز و گداز گشت ناله

دخین بلند شد و گریه و زاری باوج اشیر رسید جمع مصل از
 وضع و شریف در قصر جمع شدند و کافه متاثر و متحیر مصیبت
 کبری و لاشعاع لمع همسا فضلا و علماء و ادبای مصل ششی
 از سینه و شیع و نصاری قصابید غرادر ماتم و رزیه کبری انشا
 نموده در کمال تأثر و تأسف و تحسیر علی ملا الا شهدا قرائت و
 تلاوت می نمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری زیر
 آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت
 کبریا و افضل ما شهدت به کل البرایا
 باری اینعبد در این فزع عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان
 و قلبی سوزان و کبدی بریان وارد غرفه مبارک با اغصان
 شد چون خواستم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را
 بنفحات آن تن چون بلور معطر نمائیم یکی از اهل مشور با اینعبد
 گفت این دو جانب بدهید بدو هم میرزا بدیع الله بغرفه خوش
 برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب سوج خواهد زد اینعبد از
 شدت صدر کبری و قوت رزیه عظمی بدو هوش و کجوفانی
 گشت

گشت و بهیچوجه گمان چنین ظلم نیکشت
 گر گویم قلب چارخون شود در نویسم اشکها همچون شود
 قسم بحال قدم از حواس و احساس هزار و پیکان گشتم و تالی
 صبح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر اینم سوال گذشت لیل
 رابع نصف شب از بستر باخون جگر برخواستم که قدری موشی
 نمایم بلکه مشوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظ
 کردم که اوراق را باز نموده اند و جستجو نمایند چنان حالتی
 دست داد که وصف توانم دوباره رجوع بفرارش نمودم که
 مبادا ملتفت شوند که اینعبد این قضیه را مشاهده نمود
 پیش خود گفتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم رانزیده اند
 گمان میکنند که بواسطه اوراق مبارک میتوانند اخلالی
 بکنند لهذا بهتر اینست که اینعبد سکوت نماید و یوم سابع
 کتاب عهد تلاوت شود آنوقت اهل مشور پشیمان خواهند
 گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود چون یوم سابع
 تلاوت کتاب عهد گشت و معانی مباح در مذاق اهل

وفاق حلاوت شهید بخشید حزنی سرور و سبب گشتند و بعضی
مغموم و متحسر آثار بشارت کبری در وجوه اجاز ظاهر گشت
و غبار کدورت عظمی در بستره اهل هوی نمودار گردید بقسمیکه
جمع حاضرین ملتفت شدند و از همان بوم اساس نقص
گذاشته شد و دریای وهم بوج آمد آتش فساد برافروخت
و قلوب مخلصین بسوخت روز بروز این آتش شعله ور
گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی از حضرات افغان
توقع جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقعش بنجام
مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از خاتمهای مبارک
۲ جزی بدهید تا این توقع را مزین نمایم جواب گفتند از خاتمهای
مبارک ندارم گفته شد که جمیع خاتمهای مقدس در جانظ
در گنج مبارک بود و جانظ را من تسلیم شما نمودم گفت
من ندیدم و نمیدانم از این جواب قسم بروح اسوای جان
ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف توانم حیران
در گردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه
فتنه

فتنه عظمی بود و چه ظلمت و عمارت ظاهر گشت
باری جمیع آثار مقدسه و الواح متعلقه باینعبده سازد و ستان
جمیع را از میان بردند حتی احکامیکه تعدیلش در نزد اینعبده
موجود ملاحظه فرمایند که تصدی بچند درجه رسید و اینعبده
ساکت و صامت بود که مبادا این را نمحکمه بکلی نشر
آفاق گردد و این حوادث مخفیانه تمار معروف در نزد اهل
شفاق شود در آتش بسوختیم و میساختم و میگریتم و نیز ریتیم
بعد ملاحظه شد که بلا یا یک بر جمال قدم وارد یک یک پی در
پی ستولی بر اینعبده میگردد تا آنچه در علو بو بیت ظاهر گشته
انعکاساتش در دتو عبودیه نمایان و عیان شود
صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی چون این بصیبت
بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صد مر از آن نصیب اینعبده
گردد تا عبودی اطعمنی حتی اجعلک مثلنی تخفوی باید
چنانچه در مناجات پان بیفرماید و فی الحقیقه این مفره
مناجات از لسان اینعبده است نال و قوله الحق

٣٣
قد اخذتني الاحزان على شان منع القلم الاعلى عن
الجزيان ولسان الالهي عن الذكروالبیان و
قد رايت يا الهي في حبيك ما الاراث عبون الاولين
وسمعت بالاسمعت اذن العالمين وتدارى يا
الهي عبادك الذنن نزلت عليهم البيان وخلفتم
لنفسى احجب من سلال الفيل كلما بحيث يفنخرون
بخائلك ويضربونه على الالواح لايبات رباساعتم
بعد الذى انى ارسلت اليهم لعل يستشعرون
لا فوعزتك لم يكن خائلك الا انى اصبعى ولا يفارق
منى ابدا ولن يفدر احد ان ياخذ منى طوبى
لمن يقرء ما انفس فيه من اسرارك المسنوره و
ايائك الاحليه وثناياك المسنوره اشهد بانه البد
ملاحظ بفر ما يدرك كلوز اينغدر الزبلاياى وارده برجال
قدم نصيب عظيم است آنچه برآن مطلع انوار وازد
بر اين خاک روارد قد تجلت دموع الملاء الاعلى
بللاى

٣٤
بللاى وتلعبت ذنرات اهل الملكوت الالهي الكرى
وابللاى واصبن اهل سرادق القدس نذرت بالعبير
من حراتى واكباد الملاء العالمين تنقشت من اجزا
والامى الالهي نرى اجمع نارى وضجيج كرى
واحرزاق كبدى وشعلة قلبى وكى احشائى ونهض
دموعى وسهل عيونى وشدة كرى وحرقة فؤادى و
وابللاى اهرب اكنوا الى بغى المرصد وفوقوا
سهام المفاسد وسلوا على سيف العدو ان من كل
جانب واظفوا العنان واشرعوا السنان واناروا
على هذا العبد الذليل بكل طعان اهرب ليس نصير
ولا ظهير ولا مجبر الا انى وبقيت فريدا وحيدا
اسيرا زلبلا بين احبائك وحبيرانا فى امرى كلما
انظر الى الهمين ارى نبالا طابرة وانظرا الى البهار
ارى نصالا شابعة والنفت الى الامام اجد سبوا
شاهرة واتوجه الى الخلف احسن رماحنا فذة وارفع

۳۵
رأسی اری فهو ما سكا نفة واطرق الی الارض اری
جبال و اشراك متواصلة وضعوها الی صناد اوی
العدوان حتی برسوفی فی اخدود النهران وبعذبونی
باشدهوان ابرب و غایة رجائی اتضرع الیک
و ابهل الیک و ضجیحی یرتفع الی ملکوتک الایهی و
صریحی یصاعدا الی ملک الاعلی ان تقرب الیهم
رجوعی الیک ووردی علیک و وفودی بین
یدیک ابرب ضافت علی الارض برجرها و اشددت
علی الازمة باسرها و احاطتني جنود الشبهات من
جميع الجهات و اغارت علی جموع الخصماء من کل
الانحاء انجذبني بغیبلی من الملائكة المقربین من
ملکوتک الایهی و انصرنی بنزول جیوش سنوسمین
من ملک الاعلی کما وعدتني حين اندک بطور جود
من تجلبک علی سبناه الظهور شهد اللفاء و انی
القلب یلقن الفؤاد انان انجز وعدک الحق و قولک
الصدق

الصدق باسم محبوب من فی الارض و السماء فاحلق
اللحم نفوسا زکبة و فلو باصافیه و وجوها نوراً و وجها
بفضاء و صدوراً منشرحة بايات قدسک بار رب الایهی
و السناناطفه بذکرک بازا الاسماء الحسنی و کهنونا
لطيفه صافیه مستنبته عنک بار رب السموات العلی
لبقوموا علی نشر الآيات و اعلاء الكلمة و اشهار الیقینا
مستکین بالیقین و مشیتین بعمدک بار رب الرياح
و یفتحوا فلاح القلوب و معافل النفوس و یسخروا الارض
فاغتم جنود ملک الاعلی بار رب الایهی
اینعبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت خجلت و شرمنا
سر بر ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتور نیارد چه کردستی
تمهی و گناهی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در
استانم و جز عفو و غفران ملجا و پناهی ندارم ای یزدان
سربان سراپا کنهیم و خاک رهیم و متفرع در هر صبح حکیم
ای بزرگوار خطا پوشش و عطا بخش و فایزما عنایت

کن تا نور هدایت تابد در تو موجب بفرزاید شمع غفران
 برافروزد پرده عصیان بسوزد صبح امید دم ظلمت نوید
 زائل گردد نسیم الطاف بوزد و شمیم احسان برور نماید
 شاهها معطر گردد رویها منور شود توبی بخشنده و مهربان
 و درخشنده و تابان اشهی

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غورو
 شور تصور یکبر اینعبد وارد آوردند این بود که مکنایه اشاره
 و عباره و تلویح و حال توضیح تفهیم کل بنمایند که اینعبد مدعی
 مقامی و شانی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی
 خود را مطلع وحی میدانم و منظر الهام شرم و نصرت کتاب
 وحی مختص بحضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال
 وحی منقطع و بعث نظام تمنع است پس سبب این
 ادعای وحی کفر ثابت و حکم بعث الله علیه من لایحه
 لاحق چه که این متمر آید من بدعی امر من انما قبل الالف
 سنه کامله است باری چنین افرا هر یکی زدند
 تحت

و تحت شدیدی رو داداشند و شوای عظیمی دادند فنعم
 ما قال طوعا و الفاض اتی فی حکمه عجبا اشهی بسفک
 دی فی الحقل بالحرسی

چون قلم در دست غدا آری شاد لاجرم آن یار برداری شاد
 باری در سنه و صعود بعراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش
 یا نبعانی شجون اعلم ان العبودیه فی عنبنه السامیه
 هی ناجی الوتجاج و اکملی الجلیل و هما افتخیرت العالین
 و همچنین صفی رقوم گشت که از عنوان تا خاتم عبد البهآ بود
 و مضمونش از این عبارات دال بر شرف و فنا اعلم ان اسمی
 عبد البهآ و لقبی عبد البهآ و نعتی عبد البهآ و کهنوتی
 عبد البهآ و ذاتی عبد البهآ و مسجدی الاخصی
 عبد البهآ و سده المنتمی عبد البهآ و جنتی الماوی
 عبد البهآ و اشال ذلك الی انتها و این نوشته در عراق
 الان بخط اینعبد موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سنه
 قبل بنجاب آقا محمد علی المشهور بر رجال الغیب رقوم گردید

ایطاب صادق و جیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی
ملاحظه گشت و بشنای دقت تلاوت گردید الیوم تکلیف
کمال اینست که آنچه از قلم اعلی نازل آرزو اتباع نمایند و آنچه
پان حرج واضح اینعبداست اعتقاد کنند ابد اثنای اول و
تفسیر ننمایند و تلویح ندانند قسم مرتبی غیب و شهود هر نفسی
تصوری نماید یا تخطری کند سبب احتجاب او گردد و علت
ارتیاب شود اینست اعتقاد صمیمی حقیقی صریح بدیعی اهل
ملکوت ابھی و سکان جبروت اعلی که ظهورات کلیه که شفاط
اولیه و شمس حقیقیه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند منتهی
به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لا اقدام اجزاء الفداء شد تا
قبل از موعد مذکور در کتاب الهی یعنی الف سنه جمیع نفوس مقدسه
که موجود شوند ادلاء و عباد و از قایل تراب آستان جمال
بارک اند کل دزدان آفتاب حقیقی نمر که سرچ سفید
و نجوم ستیزه هتند که بشعاعی از اشعه الشمس حقیقیه
ستفیض

ستفیض گشتند کل عباد اله و کل با صوره معلون

سبحان الله چه نسبت است بین تراب و رب الارباب
و چه شباهت است بین ذره و آفتاب جبرائیل و
آما اینعبد تقاضا شد عبد البهائم است و ذره از خاک آستان
جمال ابھی در ساحت اجابش محو و نابودم و در آستان
بندگانش پی وجود استغفر الله عن ذنوبك ^{الله} بالجنات
ولی اینیطلب را بحال سجدت و رافت شعیب کل نماید نه
بعنف و زجر که سبب اختلاف شود اشعی عبد البهائم
ملاحظه بفرمایند که اینعبد در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه
مستغرق محو و تسلط با قوت نماید ملکوت ابھی چون ا
ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال ابھی
چون احقر عباد در صقع وجود شهود با وجود این اهل شهور
گران آمده

الهی أنت تعلم و نشاهد و تشهد بان طینه عبدك
مخمره بماء العبودیه لعنك العالیه و جبهه رطیک

٣١
سريته بروح الفناء والمحوية في حضرتك القدسيه
وحقيقته عبدك كالطفل الرضيع قد رضع من ثدي العزيمه
ونما في حصن النعبد لطلعتك المنيره ونشأ في حجر
النخس لساطنتك القديمه معذالك كيف سلوا
سيف الستمه الموثقه على عبدك ورشفوا سهام
الطعن السمومه على ابن امك ابرب افتح
بصيرتكم وطيب سريتم وتصف ضمائرهم ولطف
بواطنهم وظواهرهم واحداهم الى المنهج القويم وصرأ
المنفيم انك انت الكريم الرحيم
باري ملاحظه فرمايد كه اين قضيه بعينها بر جمال قدم در عراق
دارد كه صدر ارتير طعن بر سينه مبارك زدند و مشرياتي چند
اعلان نمودند كه ناس را از ما معين محروم نمايند و از نور بين
محبوب كنند چنانكه در مناجات قلم پان مي فرمايند
بل فضيت على ما الافضى على احد من قبلي واجربت ما
لايجري على نفس من بعدى ولكن لن يعرفه احد

دونك

٣٢
دونك ولن تحصبه نفس سواك لانك كما لا تعرف
بالابصار وكذلك فعلك لا يدرك بالافكار وانك
انت العزيز الجبار ونزل كل ذلك حين الذي
اسمعتني اخلاف عبادك في شأني بعد الذي
ما قدرت لي من شأن دون العبوديه لنفسك
والخضوع لدي باب حملك والخشوع عند ظهورك
انوار وجهك لانك لم تنزل كنت سلطانا على و
لانزال كنت عابدا لوجهك وكنت مالكا لنفسي و
كنت مملوكا لنفسك وذليلا عند جنابك وحضيرا
لساطنتك ومعدوما لدي ظهور قدرتك ومنفورا
عند تجلي انوار عزاز لبتك رغما للذين يريدون
ان يفسدون في ارضك ويعلمون في بلادك و
يحدثون في الملك ما لا قدرت لانفسهم ومرايهم
فسيحانك سبحانك عن كل ذاك وعن كل ما يفتل
به لانك لا تدرك حتى تذكر بالوصف ولا تعرف لكي

تدرك بالنعث بل ان عبدك هذا يكون عابداً آمن
 يعبدك و ساجداً لمن يعبدك و خادماً لمن يكون خادماً
 لنعك و خاضعاً لسلطنتك و معبداً لمن يطلبك و
 ناصراً لمن ينصرك في سمائك و ويريد نصرك في بلادك
 فوعزتك لم اجد لنفسى عزا اكبر من ذلك و لا رتبة اعظم
 من هذا و من كان في قلبه مله من شوفك و شغف
 في حبك يعرف حب الذی شرفنی به من جواهر حشاك
 و مجرد مكر منك و بطنش من هذه الورقة الوردية
 ارباح حديقه البقاء و الطيب عدينه الوفاء و يشهد
 كيف يحرق و يذوب هذا الشمع في مصباح قلبه فيما
 ورد عليه و نزل في امر مولاه اشهى
 باری اینعبد باینعبودیت عظمی در کمال محویت و فنادر
 آستان اقدس قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام
 بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را هیچ
 لقبی نیاراستم و ادعای وحی نمودم حتی خویش را ملهم نخواذم
 نه مستفیضی

نه مستفیضی راستم و نه ستیغیر نه مستشرق نه مستبرق و هیچ احیان
 خود را عباس نامیدم و در بین ناس خود را باین اسم نمیخواندم
 بلکه منتها آرزوی اینعبد انعدام صرف و فنا و بخت است
 که بی نام و گننام شوم و بی اثر و بی نشان کردم بحقیقت
 عبودیت که عدم بخت و فقای صرف است متحقق شوم و
 بانصاف ملاحظه نمایند که نفوسیکه اقرای باینعبد را روا
 داشتند چه ادعایا نموده اند و چه عریبه ها کرده اند و چگونه
 دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادعای نزول آیات و
 وحی کرده اند بقسمی تعجیل نمودند که فرصت صعود بحال
 مبارک روحی لمرقده المطهر فداندند در وقتیکه آنس
 حقیقت در اثنای بسین طالع و لایح و سلطان ملکوت توحید
 بر بر تغزید در حیز شهود جالس بر تواقاب اوج عزت شرق
 و غرب استوار نموده و تیر اعظم باشد اشراق ابصار را خیره
 فرموده در چنین وقتی و چنین روز فریوزی اظهار وجود نموده
 و علم ادعایا بر افراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عریبه

معمود در قرین انداختند و توقیعات نوشتند و عبارات
 خود را آیات الهیه خوانند و خویش را سلطان روح نامیدند
 و چون از این لغوات و حرکات آشوب و فتنه در قرین
 برخاست توقیع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت
 قوله جل ذکره اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف
 خواهد بود اشعی و این سواد کلمات است که بخط و مهر مدعی
 عیناً موجود هو العزیز
 ان یا علی اسمع ندائی و لا تکن من الغافلین قد انزل
 علیک کتاباً بلسان عربی مبین و ما ارسلنا من قبلنا
 الا بالذین انقطعوا عن کل من فی السموات
 و الارضین ف سوف فرسله عندک اذا شاء الله و
 اراد و انه و ما من اله الا هو یحکم ما یشاء و انه لعظیم
 حکیم مهر محمد علی هو البدیع فی افق عز منبج ع ع ب
 تبارک الذی ارتفع السموات بغير عمد و استوی علی
 الماء عرشه و انه بکل شیء شهید او انه لا اله الا هو

انه بکل شیء شهید او انه لا اله الا هو و انه بکل علم علیها
 قل یا عبدا تبیع ما ینطق لک الروح بلسان صدق عنطیرها
 ثم البلیغ الناس بهذه الآیات لیدکر و اقی انفسهم و لن
 یشعروا خطوات کل کافر الا شها قل یا قوم آمنوا بالله الذی
 خلصکم و رزقکم و لا تعترضوا به علی قدر نفیر او فطیرها
 قل یا سلا لم تکفرون بالله بارئکم و تعترضون بهذه الآیا
 لان هذا قد نزل من عند الله المفندر العلم حکیمها
 قل یا قوم نال الله قد ظهر غضنفر الله فی الارض و قوسه کل
 حمیری و رجلین و ملا فوا بئنا من خبیفة الله المفندر
 القدر و ما آمن احد منهم اباکم ان لا تكونوا شلم شرکا
 مرئدا کفورا الی ان قال ثم اشرب ما یسفیک ساقی
 الروح من هذا الکوب الذی کان من ذهب الایقان
 مصنوعا ثم ارزق من ثمرات هذه الشجرة الی غیر
 فی هذا السیناء ببدر ربک العلم حکیم الرحیم ثم قل
 یا قوم اسمعوا نداء الذی ظهر بین السموات و الارضین

ويقول يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم يا مره وكونوا
 بقوله ساعا ساعا سمعوا وبعجاله بصارا يا صرا بصيرا
 وبجلاله نظارا ناظرا انظيرا الى ان قال وانه فوايا
 كرميا علاما رجبها من النيل قبل على ^{محمدا} على
 هو الله الارفع الالهى الاعلى ذكر الله عبده عليها
 ليستقيم على امر مولاه ويكون بربه سد بقا الى ان
 قال ان يا عبدا سمع نادى ثم انقطع عن نفسك وروا
 ووجه بشر مولاك وان هذا القول الصدق ان
 انت له سمعا والروح عليك وعلى من اشترق
 من هذه النور الذي ظهر عن هذه الشمس التي كانت
 في قطب الزوال مضينا عبد الله العلى محمد على
 ما نزل على فؤاد محمد قبل على ان يا اعلام الروح
 اسمع ندا وربك الكريم عن هذا المنظر العظيم الى
 ان قال ثم ابلغ الكائنات الى مولاك فمن صدق
 بقولك وامن بايات الله بشره بلغا ربك الرحمن
 الرحمن

الرحيم ومن كفر فاندزه بالنار وان ربك سبحانه
 عذاب عظيم وما عفى الظالمين الا الجحيم والله ^{مختبر}
 عليهم قل يا عبدا سمع ناظرا لمك فلم الامر في آخر اللوح
 ان استقم على امره ان يحطر على رأسك السيف لا ينبع
 خطوات الشيطان وانبع ملته الرحمن وانه لا اله
 الا هو وانه لسلطان حق مينا ثم اشكر ربك بانه
 ينصرك وينصره وانه ينصر من يشاء وانه لعلى كل شئ
 شهيدا وانه لنا صر كل عبد نظير والروح والتكبير والبهار
 عليك وعلى كل مؤمن مينا ما نزل على فؤاد محمد قبل
 على هو البهى الاعلى فى الافق الاعلى ع م ص
 سبحان الذى خلق كل شئ بمقدارهم وانه لعلى كل شئ
 قديرا وانه لا اله الا هو وانه لعلى كل خلق عليها ان
 يا قوم آمنوا بالله وصدقوا باياته بانه لا اله الا الذى
 فطر السموات بغير عمد وامنوى عليه عرش العلى
 عظيمها قل يا قوم اسمعوا نادى وكونوا على صراط الله

٤٩
فانما سنفيها باسلا آمنا بالله الذي خلقكم ورزقكم
صوركم وانه يكلمني شهيد الله الخلق والامر قبل
من بعد وانه بسطانا مفندرا عزيزا حلما عظيما كبيرا
ان باسلا البيان اسمعوا دآني ولا تكونوا كظملاء
الفرقان كافر مرتبا اثما ثم اشهد وانه لا اله الا
هو وانه بسطان حق بينا يا قوم اسمعوا دآني و
لا تكفروا باياته وبيئاته بانه قد خلقكم من قبل من قطرة
ماء وطينا آمنوا بالله يا سلاء الشركين ولا تكذبوا بهذا
الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المفندرا العظيم
القديرا وانه لا صرف الطوفان عن فلك النوح وانه
لا صرف ريب العاصف عن المود والذين معه
اورد المشركين في الجحيم وانه جعل نار الخليل رضوانا
وانه لا غلب الضرور بعوضه من السماء قتله وانه
اجعل البحر للبنى اسرائيل سبيلا وغرق الفرعون وسلاء
كلمهم اجمعنا وانه لا رسل على الخلق من عند الانبياء
حتى

حتى يدعو الخلق اليه وانه لغادر عليها يا قوم هذا
آيات الله لا تكفروا به ولا تعترضوا بالله نازلها امينا
لمن صدق به ويشهد بانه لا اله الا هو وانه لعل كل
شيء قد بيرا ان يا مشرا البشر نالله قد اشرق شمس
الله الاكبر وانتم اعرضتم عنه وكنتم من اصحاب الكفر
انه لا اله الا هو وانه بسطان مفندرو كل خلقكم يقو
وانه لعل فاحر مفندرو لا اله الا هو وانه لسرا الله المسر
قد ورد في الجحيم كل من اعرض به ثم اورد بران باسلا
المشركين لم تفرون من هذا المشرق الانوار نالله
لم يكن لاحد مفرا لا اله الا هو سبحانه ونغالي عما يصغون
هو لاء الكفر فسبحانك اللهم يا الهى انت الذي
خافقني ورزقني وانك لغادر مفندرا يا من لا اله
الا انت فاظهر لنا سرا مشبرا فانك بسطان ملك
الوحاب لن شمر قل يا قوم نالله قد ظهر ظهور الله الا
عن مشرق القدس كشمس لا يبع انور وكشف النقاب

٥١
عن وجهه الاظهر وانه من كل الشمس والامطار انور
واكبر بل انه بسلطان السموات والارض وانه هو
الله النور بل الشمس عنده من كل صغير اصغر

قل يا ملء البيان اليوم قد غفر الله ذنوبكم الله الذي
كان بكنشني عليهما اياكم ان لا تنفروا على بالحق كما
انفروا المشركين من قبل ولا تقولوا في حقى بانك در
كما قالوا الكفار اذ جاء على بالحق بايات الله وبنائه
خافوا من الله ولا تنفروا على واني كتبت هذا اللوح
الذي كنت صغيرا يا قوم انتم كبراء في الارض اياكم
ان لا تختلفوا في الدين وكونوا على صراط الله قائما
ستقيما و مكتوب دكر چون مفصل بود اين مختصرى از آ
كنوشت ميشود قل يا قوم اتى سمندر نارى امشى في
النار واهل من النار واسير في النار وان مضمورى
من النار هو حب الله المهن القيوم ومن اكل النار
هو اهل عارف ربي وامشى في النار هو امشى في

سبيل الله

سبيل الله والسير في النار هو السير في درجات شوقى و
جذبى الى محبوبى الباقى المحبوب اذا لا تظلمونى
باسباب شرككم القوا لله ولا تنكرونى ولا يات التى
اوحيت الى من عبد ربي وانزله على لساني ونطقت
بمنا فى ايام صغيرى اذا فارحموا على ولا تقطعوا راسى
بسبب النفس والماوى وهذا ما نصحتكم به بما امرت
من لدى الله المفسد القيوم ان انتم تسمعون
حال اى اهل النصف قدرى انصاف وهدى نفسك نوت
است واضحا مشهورا قل يا قوم تا الله قد ظهر ظهور
الله الاكبر من شرق القدس كشمس لاوح انود وكشف
النقاب عن وجهه الاظهر وانه من كل الشمس و
الافكار والنجوم النور والكبر و همچنين بل الشمس عنده
من كل صغير اصغر و همچنين كل خلقتم بقولى و همچنين
لا تنكرونى و آياتى التى اوحيت الى من عند ربي
وانزله على لساني اين نفس اقراض نفسى كخورشرا

عبد بجا تواند بنماید که تودعوی الوهیت نمودی د خود را
صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی ل الفدا
شردی ای منصفین انصاف دهید ای بصیران قدر
تقدر در امور نماید کسیکه طینتش و فطرتش بآیات عبودیت
جمال قدم مخمر متهم بادعا است و نفسیک و اضحا شهودا
در آیام مبارک ادعا نموده و در حقش نازل شده که اگر آنی
از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود این شخص
حال مثبت توحید شده و قولش میزان گشته و مرکز شایق
که کل نامورند حتی این شخص با طاعتش مهان و مضطهد
و مبعوض فاعلموا با اولی الالبصار
برهان از این واضح تر و دلیل از این لا ائحتر لا و الله و لکن
لا لغنی الا آیات و النذر و لو نأثمهم بکل آیه لن یؤمنوا
بها ملاحظه نماید که امر چگونه بر اشتباه است و اثر
بچه درجات قسم بان روی و خوی مبارک جمال الهی
روحی لعباده الفدا که جمیع تزلزلین عکاب حق یقین میدانند

که این عبد در عالم روح و قلب و فؤاد و کینونت هیچ آرزوی جز عبودیت
جمال الهی نداشته و ندارد یعرفون نعمه الله ثم انکرونها
دلی تزلزلین هر یک در هوای پرواز بنمایند و هر یک را محوس
اوج و سماوی ای رب تعلم و تشهدان هذا المتذلل
سکت بوجهه علی الثراب و بنا جیک فی خفیات سره
و یقول اللهم الهی حققتی بعبودیته عنک الطیبه الطاهره
و ثبت رقیسی لحضرتک المقدسه العاطره و اجعلنی
فانبا فی ساحة احبک الرحیمه و فان شافی حیثه ارقا
الفسیحه ای رب قدر لی الفناء و البعث و الاصحلا
الصرف فی امرک حتی یندک طود و جودی عند عبود
باب احدینک من سطوات آیات فردانینک و یضمحل
حقیقه ذاتی عندنا جانی بفناء حضرت ربوبینک
ای رب لیس لی نار اشد من بغائی عند ظهور آیات
توحیدک و لیس لی ججهم اعظم من وجودی عند تملک
الوارتقیدک ای رب خلصنی من هذه الورطه الموحنه

و نجتی من هذه اللجة المدحثة انك انت الكريم
 انك انت الرحيم باذوالفضل العظيم
 باری ملاحظه فرماید که اینعبده درجه عالمی و تزلزلین درجه
 وادی شتان پن شرق و مغرب مرکز النواچینن عبودیتی
 مستور نماید و شرح چنین موهبتی خاموش نگردد احوال چنین
 بحری ساکن نشود و محبوب چنین نسیمی مقطوع نشود
 فباطل ما هم بعلون ملاحظه فرماید که تزلزلین هر یک از
 دوستان ارض مقدسه را میکوشند که بانواع و سائل تزلزل
 نمایند و باطراف مینویسند که اینعبده بزحرف دنیا نفوس را
 بیثاق الهی دلالت مینماید شمارا بحق قسم میدهم در آن سفر
 بساحت اقدس شرف شدید در نزد اینعبده آثار زحرف
 مشاهده نمودید و اینعبده را باین عوس مبتلا دیدید این
 دایم روش تزلزلین بود و الاآن نیز واضح و مشهود جمیع خل
 و خارج میدانند خلاصه شخص مکرری نوشته یکی از این اجبا
 که مبلغ سیصد تومان بفلان یعنی شما داده شده است که

مبات بریثاق شوید و الاآن خط آنشخص حاضر و موجود و کله
 از اینعبده نموده این کیفیت اگر چنانچه بر کل شتبه باشد بر شما
 که شتبه نمیشود که کذب است ملاحظه نماید که چه اقراها بنوا
 که بیان بیثاق را براندازند همینات همینات بیان
 بیثاق از بر جدید است و اساس همینان تا سبب خداوند
 بحمد اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و بقوای وجود قیام
 نمایند در این اساس متین رخنه نتواند
 قدری ملاحظه نماید که ملوک بنی امیه چه در سائس و در سائک
 برخاستند و چه روایات کذبه از بعضی از اصحاب حضرت
 ترتیب دادند و چه دلوله در عالم انداختند و چه فتنه ها بر پا
 نمودند بقسمیکه نائره فساد و عناد بعبان آسمان رسید
 و بقوت حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق
 را بر بغض من کنت مولاه فهذا علی مولاه دلالت
 نمودند تا آنکه انمظلوم را سفور نمایند حضرت ابر طعم شیر
 شد و حضرت سید الشهدا آهده مدعرا نیز بغضت

۵۷
آن همیشه اسیر و شکر شدند و هفتاد سال در کل مبارک اسلام
سب و لعن آن جمال غیر نمودند با وجود این عاقبت چه
شد حضرت امیر چون بدر تابان شد و بر شهادت حضرت
سید الشهدا آفاق را غمبار کرد چشمها در مصیبتش گریان
شد و دلها سوزان گشت خاندان اموی بر افتاد و
دو دمان سفیانی بخود نابود شد حتی ابناء نفس اعدا انگوش
آباء و اجداد برخاستند نور تقدیس تباید و ظلمت تلبیس محو
و نابود شد و جاء الحق و زهق الباطل تحقق یافت
منکری باقی نماند و معرض استقرار یافت با وجود آنکه
عهد و میثاقی بود و نپیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده
بودند که هر کس مرادوست دارد باید علی را دوست بدارد
حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهیت و عهد و میثاق
حضرت ربانی جام الست است که بید جمال الهی در بزم
بدور آمد و نوشانوش در گرفت هر کس است آن صهباء
شد با عنک ملکوت الهی للحمد لله رب العالمین گفت

۵۸
در کس محروم شد هر روز بجهان بست و مردم بدام و دانه
افتاد نه نصیحت تاثیر داشت و نه ملاحظت تغییر داد
عاقبت در غمات نقص مستغرق شد و در بادیه روض
سرگردان گشت
ای اجبای الهی ملاحظه فرماید که نص عهد الهی تروک و
سهول و قول عمر و عمرو بن عاص بکفینا کتاب الله مقبول
فاعشروا با اولی الابصار و همچنین عند الاختلاف رجوع
منصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و بین آیات
نیر آفاق حال مرجع و بین سائر جنات و حال انگیزش
صریح کل نامور توجه علی الخصوص اغصان و افغان و آل
حال بعوض توجه رد بر مرکز میثاق بر قوم میشود و نشد در آفاق
یکرد فانشهوا با اصحاب القلوب آیا بکمان بر
که بعد از نص مرجع کتاب اقدس که مهیمن بر کل کتاب است
و سلطان بین کتاب عهد که بین آیات کتاب اقدس
است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی رخس نماید لا والله

۵۹
حال آیات مزجده کتاب اقدس بسیار میباشد و تصرف قاطع
کتاب عهدانغشا احلام گشت و قول عمر شریعاً آرد شد
و دسیه عمرو بن عاص روش و سلوک عام و خاص گردید
میگویند آیات الله میزان است که میگویند نیست لکن
از برای این آیات مبین منصوص تعیین شده نه آنکه هر غفل
مبغض و یا جاهل طالب عوض دخل و تصرف در آیات الرب
نماید و بخواهی خود معنی نماید الا يعلم تاویلها الا الله اولو العیون
فی العلم حال را نسخ در علم بموجب نص صریح کتاب عهد و
کتاب اقدس واضح و مشهور با وجود این چگونه جائز که
بمغض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و شیخ مالک
مبین کتاب مجتهد العصر و الزمان کردند
ای اجاب شما را بنجد اقسام تبسم نماید اذا غبض بحر الوصا
و قضی کتاب المبدء فی المال توجهوا الی من اراده الله
الذی انشعب من هذا الاصل القديم نسوخ گشت
و حسینا کتاب الله عمر ثبوت شد و آیه منصوصه با

یا اهل

یا اهل الانشاء اذا طارت الورق اعن اهلك الشفاء
و فصدت المفصدا الاضی الاضی ارجعوا اما الاضی
من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم
مهمول و فراموش شد و دسیه عمرو بن عاص که قرآن بریزه
کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول شد
و وصیت الله آنکه باید اغصان و افغان و شتیبین نظر اغصن
ناظر باشند انظروا اما انزلناه فی کتابی الاقدس اذا
غبض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء و فی المال توجهوا
من اراد الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم
متفصو و از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذا لک اظهرنا
الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم از لوح
قلوب بخوشد و روایات کعب الاحبار شهر اقطار شد
و البهائم علیک و علی من یخند ملک و بطوف حولک
و الوهل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک هباء نبثا
شد و اقوال بیهوشی تمکین منتشر در روی زمین گردید

۶۱
 طوبی لمن والاک والسفر لمن عاذک نسبی خیر وفاسا
 شد و بیغوض حق بنزل خواج اولولاک کشت و هو النطق
 علی نایب آء باغضنی الاعظم قد حضر لدی المظلوم کنا
 وسمعنا مانا جیت به الله رب العالمین انا جعلناک
 حرزاً للعالمین وحفظاً لمن فی السموات والأرضین
 وحضاً لمن آمن بالله الفرد الخیر
 نسل الله بان یحفظهم بک وینهم بک وبرز قهم بک
 ویلمک ما بکون مطلع الغنا لاهل الانشاء ورجو
 الکریم لمن فی العالم ومشرق الفضل علی الامم انه لم یو
 الفئدة العلم حکیم نسله بان یسفی بک الارض
 وما علیها التنبت منها کلاء الحکمة والبیان ونبیلات
 العلم والعرفان انه ولی من والاه ومعین من نجاه
 لا اله الا هو الغزیر الحمید از افکار زائل شد و حکایات
 وقصص مؤتفک در زبان حاضر وغائب گردید و امثال
 این بسیار حال نص کتاب اقدس و مرجع کتاب عهد که

۶۲
 اس اساس شریعت الله و دین الله و حکم الله و امر الله است
 مبهود و مهول و غیر مذکور و امور مشهور و مشهور که حتی اهل قبور
 از آن منفور تاجر رسد باصحاب رب غفور
 ای خدا تو پناهی که در چه غذایی و بلای گریه دارم و از چه
 درد و محنتی مضطرب و پتقرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان
 کشیده و آشنا و پیکانه هر دو بهانه جسته بلکه یار سهمش کمتر
 از اغیار و آشنا زخمش شدید تر از پیکان
 ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم
 هر یک را برهم دل و جان هر سپاریر الطیب و پرستار بودم
 و هر پتقراریر اجیب اشکبار هر دشتکته را سبب تسل بودم
 و هر ماتم دیده را وسیله تغزی هر سمویر ادریاق بودم و هر
 سمویر اعلت سرور در آفاق خادم کل بودم و صادق کل
 غمخوار کل بودم و دوست غمگار کل و چون مبتلا بهجران
 جمالت گشتم و در وادی حیران افتادم و بنیران فراق
 بسو خشم و چون آتش برافرو خشم مرهمی ندیدم خبر صد هزار

تبر بر تاب داردنی ندیدم جز صد هزار خردار ز هر سرب الا
 ای پروردگار تو پامزد و غفور ما چه که نادانند و صبیان
 کوه کاند و بچردان شب دروز این بعد بخت است شغول
 و آنان در صد اذیت عبت که بتد پر تعمیق چه خفته
 بر پانمانند محض این که از اول ابداع تا بحال چنین عهد صحرای
 و پیمان واضحی و یشاق آشکاری واقع نشد و ظهور یافت
 و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد علی
 عهد و واقع ولی در ظل شجره ایسانه و در سایه سدره مثمنه
 و مرکز یشاق محمول بود و مرجع پان غیر معروف ابد التصحیح
 و توضیح نشده بود بلکه با اشاره تلویح گشته که در اواخر ایام ش
 شخصی ظاهر گردد باعلامات عظیمه آسمانی و شروط شدید
 قهر و سطوت نامشاهی و او مرجع این عهد است لکن
 در این کور عظیم و دور بین چنین نه بلکه مرجع یشاق مشهور
 آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابد امکان نیز
 که چنین نمت و دلوله در میان افتد و چنین اشتباه کاری

باید ایش که سیر نماید روحی و روح الوجود لا تجاب الغدآ
 قوله تعالی حل یکن بعد اشراق شمس و صینک من
 افق اکبر الواحک نزل قدم احد عن صراطک المنفهم
 فلنا با قلم الاعلی ینبغی لک ان تشغل بما امرت
 من لدی لله العلی العظیم و الا تشغل بما یذوب به
 قلبک و فلوب اهل الفردوس الذین طافوا حول
 امری البدیح لا ینبغی لک ان تطلع علی ما سترناه
 ان ربک لهما السّار العظیم
 ملاحظه بفرمایید که چه سیر نماید آیا ممکن است که بعد از اشراق
 شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواحت دیگر قدم کسی
 بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض یشاق کند پس بفرمایید ای
 قلم اعلی آنچه ناموری مشغول باش و سؤال مکن از چیزیکه دل
 مبارکت از آن میوزد و میگدازد و قلب غیر اهل فردوس
 از استعاش خون بیگردد سزاوار نیست اطلاع شود آنچه
 بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار

ستاره و علم است ملاحظه فرمایید که جمال قدیم روحی لاجتماع العباد
 که چگونه اخبار از وقوعات نقص و نکث فرموده و قلب مبارک
 چگونه بخردن بوده حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع
 جهان پر آن است و آتش فتنه چگونه سوزان هنوز از
 صعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود
 که در روزنامه با نقص و اختلاف را اعلان نمودند از
 جمله روزنامه اختر بمجرد و وصول خبر صعود اختلاف را نیز
 اعلان نمودند ملاحظه فرمایید چقدر اهل نقص ربیع النکث
 بودند ضوف قری النافضین فی خسوان مبین و
 الحمد لله رب العالمین
 ع ع

بنده بندگان درگاه آستان مقدس تعالیس محمد حسین
 تام ابن المتصاعد الی الله استاد محمود تبریزی تام استناخ
 نمود از قارئین محترم التماس دعا دارم شش عابدین